



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: لوح

مؤلف: عبدالمصالح جامی

موضوع: تألیف عرفان

شماره دفتر: ۱۷۲

مؤسسه: ۱۳۰۲

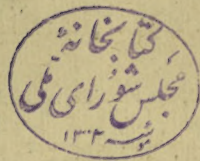
۷۷۰

۱۰

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب: تاریخ	
مؤلف: میرزا محمد باقر	
موضوع: تاریخ	
توضیحات:	۱۳۰۲
شماره قفسه:	۱۷۲
شماره ثبت:	۳۷۰



تاریخ کتبه
در روز پنجشنبه
۱۳۲۲

رب بسم الله الرحمن الرحیم **وتم بالی**
لا اخصی ثناء علیک کیف وکل ثناء یعود الیک
جل عن ثنائی جنابتک انت کما اثنیت
علی نفسیک خداوند اسپاس تو بر زبان نمی آرم
و ستایش تو بر تو نمی شماریم هر چه در صحایف کلنا
از جنس اثنیه و محامدهت همه بحجاب عظمت و کبریا
تو عاید هست از دست و زبان ما چه اید که سبک
ستایش ترا شاید تو چنانی که خود گفتی و گوشتی
توانست که توصیف **رباعی** آنجا که کمال کتب یابود

عالم نمی از بحر عطای تو بود ما را چه حد حمد و ثنای تو بود
هم حمد و ثنای تو سرای تو بود بجائی که زبان او را نماند
علم فصاحت انداخته و خود را در ادای ثنای تو عاجز
شناخت هر گسسته زبانی را چه امکان زبان کنشائی بود
اشفت رانی را چه یار ای سخن آرائی بلکه اینجا اظهار
اعتراف بعجز و قصور عین قصورست و بان سرور دین
و دنیا مشارکت جستن درین معنی از ادب **دو رباعی**
من کیستم اندر چه شمارم چه کسم تا همدی سکنایان
در قافله که اوست دامنم زسم این بس که رسد ز دور
چو رسم اللهم صل علی محمد و آله الصالحین
المحبوبین و علی آله الفاضلین بدل المحمود کلیل المقصود
و سلم تسلیمات **امانت** الهی خلصنا عن الاشتغال
بالملاهی و اربنا حقایق الاشیاء کما هی غشاوه
غفلت از بصیر بصیرت ما بکشی و هر خیر را چنانکه
هست با بنمای نیست ترا برادر صورت هستی جلوه داده

بسمی

واصحابه

وینینا

در بیان معارف و معانی که بر الواح ارواح اسرار باران
عرفان و احیای ذوق و وجدان لایح کشته بعبارات لایق
و اشارات فایقه متوقع که وجود متصد این بیان در
نه نیست و بر بباط اغراض و سماط اعراض نشیند
چهار اوادین گفت و کوی نصیبی جز منصب ترجمانی نیست
و بهره غیر از شیوه سخن رانی فی رباعی همن چشم و کم
پنج هم بسیاری از هیچ و کم از هیچ نیاید کاری
هر سر که ز اسرار حقیقت گویم زانم نبود بهره بجز بقدر
رباعی در عالم فقری نشانی اولی در قصه عشق پیر
اولی زانکس که نه اهل ذوق و اسرار بود گفتن بطریق
ترجمانی اولی رباعی سفتم که هر چند چو روشن خردان
در ترجمه حدیث کاسندان باشند من چه چندان
این تحفه رسانند بنانه همدان لایحه ما جعل الله لرجل
من قلبین فی جوفه حضرت چون ترا نعمتیست
داده است در درون تو بجز یکدل نهاد هست تا در محبت

از نیتی بر جمال هستی پرده منه این صور خیالی را اینست بحکایت
خود کنی نه علت حجاب دوری و این نقوش همی را
و انانی که کردان نه آلت جهالت و کوری محرومی و مجور
ما همه از ناست ما را با مکه از ما را از ما می که است کن وجود
استانی از زانی و از رباعی یارب دل پاک جان کاهیم
آه شب که یه سحر کاهیم ده در راه خود اول ز خود بخود
و انکه بخود ز خود بخود را هم ده رباعی یارب سر خلوت
بمن بد خوئن ز جمله جهانیان مرا یکسو کن روی دل من
صرف کن از هر حبستی در عشق تو ام یکجست و یکو
رباعی یارب بر ما نیم ز حرمان چه شود راهی دیم
بکوی عسرفان چه شود پس کس که از گرم مسلمان کرد
یکس بر در کنی مسلمان چه شود رباعی یارب زد و کون
بی نیازم کردان و زانفست سر فرازم کردان در
راه طلب مجرم رازم کردان زان که نشوئیست
بازم کردان این رساله ایست سستی بلوایح

ن
رایحه
نورانی

در باب سبب
در باب سبب
در باب سبب

او یکدیگر را بشی میگردانند و از غیر او معترض آتی و بر قبول نه انکه
یگانه صد پاره کنی و هر پاره را در پی مقصدی او آره
رباعی ای انکه بقبله بتان رؤست ترا بر مغرب
جانب پست ترا دل در پی این و آن میگردان
یگانه داری بس است یکدوست ترا **رباعی** تفرقه عبارت
از آنست که در ابواب اسطر تعلق با موعود شده پراکنده ساز
و جمعیت آنکه از همه بشاید و واحد پرداز جمعی همان بردند
نه جمعیت در جمع اسباب است در تفرقه اندامند و فرقه معین
دانستند که جمع اسباب است اسباب تفرقه است دست از همه
افشاندند **رباعی** ای در دل تو هزار مشکل نه همه مشکل شود
ترا دل نه همه چون تفرقه دل است حاصل نه همه دل را یکی بسیار
و یکدل نه همه **رباعی** مادام که در نفس تو و وسوای درند
اهل جمع شرالتی و اندیشه ناس و انسانی نسائی خود
ز جهل خود شناسی **رباعی** ای سالک ره سخن نه هر یکوی
خز راه وصول است ارباب پیوستی چون علت تفرقه است

ب

اسباب جهان جمعیت دل جمع اسباب محیی **رباعی** ای دل
طلب کمال در در سه چست تکمیل اصول و حکمت هندسه
هر فکر که جز ذکر خد و سوسه است شرمی ز خدا بدارین
این و سوسه چند **رباعی** حق سبحانه تعالی همه جا حاضر است
و در همه حال ظاهر و باطن همه را ناظر زنی خسارت که تو دیدی
از لقای او برداشته سوی دیگری کنی و طریق رضای
بگذاشته راه دیگری سپر **رباعی** آمد آن سحر دلبر خوانی
گفت ای ز تو بر خاطر من بار کران شرمست باد که شرمست
بکران **رباعی** ششم تو نهی چشم بسوی در کران **رباعی** ماییم بر عشق
پویان همه عشر و صل تو بجهت و جهد پویان همه عشر یک چشم
خیال تو پیش نظر بهتر که جمال خبر پویان همه عشر **رباعی**
ما سوای حق عز و علا در معرض زوالست و فنا حقیقتش معلومست
معدوم و صورتش موجودی است موهوم دیروز نه بود
داشت نه نمود و امروز نمودیست بی بود پیدا است که فردا
از وی چه خواهد گشت و زمام انقیاد بدست امانی چه دین

در باب سبب
در باب سبب
در باب سبب

در باب سبب
در باب سبب
در باب سبب

در باب سبب
در باب سبب
در باب سبب

و پشت اعتماد برین مفر خرافیت فانی چه نهی دل از همه برکن و
 در خدایند و از همه مکمل و در خدای بودند دوست که همیشه بود
 همیشه بشند و چهره بقایش را خارج هیچ حادثه نخواستند **رباعی**
 هر صورت دلکش که ترا روی نمود خواهد فلکش زود چشم
 تو بود و رود دل کسی که در اطوار وجود بود همیشه
 تو خواهد بود **رباعی** رفت آنکه بقید بیان روی ام
 حرف خطشان بلوح دل بنگارم آینه کمال جاوداد ام
 حسی که نه جاودان از این بزرگم **رباعی** چری که ز روی
 در بقایاشی از و آخر بدست تیر بلباشی از و از هر چه
 جود خواهی شد آن بهر که بر ندکی جدا باشی از و **رباعی**
 ای خواهد اگر مال و اگر فرزند هست بد است که بقایش
 چند هست خوش آنکه دلش بد لبریه در بند هست
 شش دل و جان اهل دل بودند **رباعی** جمیل علی الاطلاق
 حضرت ذو الجلال و الافضال است هر جمال و هر کمال
 که در جمیع مراتب ظاهر است بر تو جمال و کمال دوست که آنجا

عشان

فا

مد
کمال

عاشق علی از سبزه
ربیع الاخر سنه ۱۰۰۰

مافیه و ارباب ملتجب بدان سمت جمال و کمال مافیه هر که را دان
 دانی اثر دانا می دوست و هر کجا بینایی بینی شمره بینایی
 و با الجماله همه اثر ضفا دوست که از ذره و کلیت
 نزول فرموده و در حقیض خبریت یقینه تجلی نموده
 تو از جزو بکل راه بر و از یقینه باطلاق روی او که آنکه
 را از کل ممتاز دانی و بمقتیاد مطلق باز مانی **رباعی** قسم
 بتماشای کل آن شمع طراز چون دید میان کلش گفت
 باز من اصلم و کلهای چمنج منست از اصل چراغی
 باز **رباعی** از لطف قد و صباحت خد چکنی و ز سلسله
 مجتهد چکنی از هر طرفی جمال مطلق تابان ای خیر از
 حسن یقینه چکنی **رباعی** آدمی اگر چه حبیب بمانیت در عا
 لیاقت اما بحسب رو جانیت در نهایت لطافت است
 بهر چه رو آورد حکم آن گیرد و بهر چه تو جگند رنگ آن پذیرد
 و لهذا حکم گفت اند چون نفس ناطقه بصورت مطابق تعالی
 متجلی شود و با حکام صادق آن متحقق گردد صارت کما بها

ن
اثر
افق
تنزل

در هر چه رو آورد حکم آن گیرد و بهر چه تو جگند رنگ آن پذیرد
 و لهذا حکم گفت اند چون نفس ناطقه بصورت مطابق تعالی
 متجلی شود و با حکام صادق آن متحقق گردد صارت کما بها

منظم صاده خود جمع اکابر از بیخ و بن
 در خانه فیض با هر طبعی و تحقیق
 منظم صاده خود جمع اکابر از بیخ و بن
 در خانه فیض با هر طبعی و تحقیق

[illegible]

٧
٨
٩

[illegible]

نصفه کتب و نسخ
در قفسه کتب و نسخ
نصفه کتب و نسخ

بقا

لا تعین عدم انحصار است اطلاق از هر قید و اعتبارات
 و ازین حیثیت منزله است از اضافت لغوت و صفات
 و مقدس است از دلالت الفاظ و لغات نقل را در لغت
 جلال از زبان عبارتست نه عقل را بکنه کمال او امکان
 هم را بکشف از ادراک حقیقتش در محاسن علم
 امتناع معرفتش در اضطرار غایت نشان از بی نشانیت
 نهایت عرفان از وی حیرت **رباعی** ای در تو عیانها و پنهانها
 همه هیچ پندار و یقینها و کما پنهانها همه هیچ از ذات تو
 نشان نتوان یافت کما بجا که تو نبی بود نشانهها همه هیچ **رباعی**
 هر چه که جهان عارف نگاہ بود کی در حرم قدس تراش را بود
 دست همه کل گشت و ارباب همه صف از دامن او را که تو گویا بود
رباعی ای عشق که هست جزو لاینفک ما عاشق که بود
 مادر که ما خوش آمدیم ز نوزاد و صبح یقین ما را برآید
 ز ظلام شک و مرتبه ثانیه یقین اوست یقین جامع بر
 تعینات فعلیه و جوبیه الهیه را و جمیع تمیسات انفعالیه امکانیه که

و این

و این مرتبه شایسته یقین اول تعینات حقیقت وجود است
 و فوق او مرتبه لا تعین است لا غیر مرتبه ثالثه احدیت
 جمیع تعینات فعلیه مؤثره است و این مرتبه الوهیت مرتبه
 رابعه تفصیل مرتبه الوهیت است و این مرتبه اسماء و حضرات
 ایشانست اعتبار این دو مرتبه از حیثیت ظاهر وجود است
 و جوهری حاصل است مرتبه خامسه احدیت جمیع
 تعینات انفعالیه است که از نشان ایشانست آثار و انفعالات
 و این مرتبه کوینیا امکانیه است و مرتبه ششم تفصیل مرتبه
 است که مرتبه عالم است و عروض این دو مرتبه باعتبار ظاهر علم
 امکانی از لوازم اوست و این تجلی اوست بر خود بصورت حقایق و امکان
 ممکنات پس الحقیقه وجودی که پیش نیست که در جمیع این مراتب
 حقایق مؤثره بران سار است و می درین مراتب و حقایق
 این مراتب و حقایق چنانکه این مراتب و حقایق در و عیان
 بودند حیث کان الله و کم یکن موحشی **رباعی** هستی که ظهور
 می کند در همه شیئی خواهی که بری بحال را از همه بی روبرو

و این مرتبه شایسته یقین اول تعینات حقیقت وجود است
 و فوق او مرتبه لا تعین است لا غیر مرتبه ثالثه احدیت
 جمیع تعینات فعلیه مؤثره است و این مرتبه الوهیت مرتبه
 رابعه تفصیل مرتبه الوهیت است و این مرتبه اسماء و حضرات
 ایشانست اعتبار این دو مرتبه از حیثیت ظاهر وجود است
 و جوهری حاصل است مرتبه خامسه احدیت جمیع
 تعینات انفعالیه است که از نشان ایشانست آثار و انفعالات
 و این مرتبه کوینیا امکانیه است و مرتبه ششم تفصیل مرتبه
 است که مرتبه عالم است و عروض این دو مرتبه باعتبار ظاهر علم
 امکانی از لوازم اوست و این تجلی اوست بر خود بصورت حقایق و امکان
 ممکنات پس الحقیقه وجودی که پیش نیست که در جمیع این مراتب
 حقایق مؤثره بران سار است و می درین مراتب و حقایق
 این مراتب و حقایق چنانکه این مراتب و حقایق در و عیان
 بودند حیث کان الله و کم یکن موحشی **رباعی** هستی که ظهور
 می کند در همه شیئی خواهی که بری بحال را از همه بی روبرو

مراد بعم عالم است زیرا که عالم کائنات حق عدم و هویت از صفات لوح صور عالم نیست
مثبت به سوی مثبت است و مراد بلوای اسماء و صفات حق تعالی از آنکه ظاهر شده اند در
عالم مراد بنور قدیم هستی بجای آنکه هست که قدرت و نظایرت بذاته و مظهر است
معرضه لایحی و صفات ۱۲

می جبار این که چه سان می وی بود اندر دوی در پی
رایحه بر لوح عدم لوح نور است - لایح کو بد
 درین سر محمد چون آدم نیست - حق را شمره دار عالم زیر که
 عالم در حق حق است حق در عالم جز عالم نیست **لایح**
 حقیقه الحقایق که ذات الهی است تعالی شایسته حقیقت
 و او فی حد ذاته واحد است که عدد و اندازه نیست اما اعتبار
 تجلیات مستکثره و تعینات متعدده در مراتب تارة حق
 جوهره متبوعه است تارة حقایق عرضیه تابعه پس ذات واحد
 بواسطه صفات متعدده جوهر و اعراض مستکثره می نماید
 من حیث الحقیقه یک است که اصلا متعدد و مستکثر نیست **رایحه**
 ای بر سر حرف این بآن نازده خط هندی درونی دلیل گداز
 و سخط در جمله کائنات بی سهو و غلط یک عین حقان
 و یک ذات فقط **لایح** این عین واحد از حیثیت تجرد و اطلاق
 از تعینات و تقیدات مذکوره حق است و از حیثیت تقدیر
 مستکثری که بواسطه تطبیق و تبعینات می نماید خلق است و عالم پس

ظاهر حق است حق باطن عالم عالم شمس از ظهور عین حق بود
حق بعد از ظهور عین عالم بلکه فی الحقیقه یک حقیقت است
ظهور و بطون و اولیت و آخریت از نسبت و اعتبار
او هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن **رابعی** بر سکن جهان ز
عشاق حق است بلکه عیان در همه آفاق حق است چیز
که بود ز روی نقیصه جهان و اندک همان ز روی اطلاق
حق است **رابعی** چون حق بتفصیل شیون گشت عیان
مشهود شد این عالم بر سود و زیان که باز روند عالم و
بآرتبه اجمال حق آید بمیان **لایحه** شیخ محی الدین عراقی
رضی الله عنه در فصل شایع میفرماید که عالم عبارتست از اعضا
مجتمعه در عین واحد که حقیقت یکتا است و آن متبدل و متجدد
میکرد و مع الانفاس و الامات در هر آن عالمی بعد میسر
و مثل آن بوجود می آید و اکثر اهل عالم ازین معنی غافلند
لما قال سبحانه فی لیس من عندی و از بعضی **میرزا**
از نظریه این معنی کسی قایل و مطلع نشده که آشنایه در

الحج عندهم الحج فوفهم
الحج شريك في الحج فوفهم
الحج شريك في الحج فوفهم

سید المصطفیٰ بن عبد الله بن محمد بن علی بن ابی طالب

خلق

اجزای عالم که اعراض است چیست قائلوا لا اعراض لا یبقی زمان
و مگر حسابانیه که معروفند بسو فسطایه در همه اجزای عالم
چه جواهر و چه اعراض هر یک ازین فریقین من و چه خطا کرد
اند اما اشاعره بسبب اثبات جواهر متعبد ده کرده اند و در
حقیقت وجود و اعراض متبدله و متجدده را با هم قایم دانسته
و ندانسته اند که عالم بحسب اجزای نیست مگر اعراض متبدله و
متجدده مع الانفاس که در عین واحد جمع شده اند و در
هر آنی ازین عین زایل میشوند و امثال آنها بوی متبدلند
پس نظر بوطع تعاقب امثال در غلطی افتد و می پندارد که آن
امر نیست و احدی که بقول الاشاعره فی تعاقب امثال محل
العرض من غیر خصله آن من شخص العرض محال است
فیطن البت طر آنها امر واحد است **رباعی** بحسب کاهنده
اندر اینده امواج برورونده و آینه عالم جو عباد
ز بهین امواج است نبود دوزمان بلکه دوان پائینده
رباعی عالم بودار نه ز غیبت عاری نهری جگر بطور طای

عقل و این وجهه الجواهر و
فی الحق انهم یفرضون
و انما هو امر محال
القاهرة بالصوره الجهریه
فی جواهر و حواشی حقیقه
التوحید **تقریری**

داند

و اندر همه طورهای نهی جگر **رباعی** سرست حقیقه الحقایق ساری
و اما خطای سو فسطایه آنست که مع قولهم بالتبدل
فی العالم باسره متعبد نشده اند بلکه یک حقیقت است
میشود بصور و اعراض عالم و موجودات متعبد و متجدده
می نماید و ظهور نیست او را در مراتب کونی جز آن صورت اعراض
چنانکه وجود نیست اینها را در خارج بدون **رباعی** فسطایه
از خرد و پنجه سرست کویده عالم خیالی اندر گذر است **رباعی**
هم خیالست ولی جاوید در حقیقتی جلوه کرست و اما در
نشیف و شهودی نیست که حضرت حق سبحان و تعالی در
صفه محتاج است بخلی دیگر و در تجلی او اصلا تکرار نیست یعنی در
دو آن یک تعیین و یک شان بخلی میکند و بلکه در هر یک
بتعین دیگر ظاهر میشود و در هر آنی بشانی دیگر تجلی میکند
رباعی هستی که عیان نیست دوان رسانی در شان ذکر صلوه
نشد هر آنی این نکته بجو زکل یوم فی شان کربایت
از کلام حق بر مانی و بر دین آنست که حضرت حق سبحان

33

این
در هر آنی تجلی

حقیقتی

[illegible]

9
73.

الحجج وهو موجود في موضع الزباني في حجة
النبوة كما لا يخفى فقام الحج البرزخية في
مع صفة تعريف الحجج عليهم السلام

این مفهومات فصول نیستند بلکه لوازم فصولند که بآن فصول
 تقسیم میکنند بواسطه عدم قدرت بر تقسیم از حقایق فصول بزرگو
 که ممتاز شوند از ماعده ای خود غیر این لوازم یا لوازمی که از اینها
 اخذ می باشد مقدمه است ممنوع و کلا نیست تا مسی و بر وقت
 تسلیم هر چه در نظر ما خواهد بود تا مانند قیاس بآن عین واحد
 خواهد بود زیرا که اگر چه داخل است در حقیقت جوهر خارج است
 از آن عین واحد و قایم است با و دعوی آنکه اینجا امر
 هست جوهر درای عین واحد در غایت سقوط در شخص
 وقتی که کشف ارباب حقیقت که مقبض است از ملکات
 بخلاف آن لولبی و درو مخالف با جزم باشد از اقا
 و اند یقول الحق و هو یهدی السبیل **رباعی** تحقیق معاد از
 مجوی بی رف و قسود و اعتبارات مجوی **خوای** مانی
 جمل شفا قانون نجات از اشارات مجوی **رباعی** کنی
 بوقوت و اقیانوس قانی شد قصد مقاصدیت در مقصد
 هرگز نشود تا کنی رف و حجب از حقیقت از مطاط طایر **رباعی**

نور

در رف و حجب کشتن در جمع کتب کرج کتب نمیشود در جمع
 در طی کتب کجا بودند **حج** طی کن همه را و عه الی الله
لایحه عظیم ترین حجابی و کشف ترین نقابی جمال و صحت
 حقیقی را نقد است نقد دایتی که در ظاهر وجود واقع شده است
 بواسطه تلبس آن احکام و آثار اعیان ثابته در حضرت علم که بطن
 وجود است و محو باز ارجان می **رباعی** که اعیان موجودند
 در خارج و حال آنکه بوسی از وجود خارج بمشام این است
 همیشه بر عدیته اصلی خود بوده اند و خواهند بود و آنچه
 مشهود حقیقت وجود است اما اعتبار تلبس احکام و آثار هر
 نه از حقیقت مجرد از آنها زیرا که ازین حیثیت بطور
 از لوازم اوست پس الحقیقه حقیقت وجود همچنان بر
 حقیقه خود هست که از لگا و اید خواهد بود اما بنظر اعیان **رباعی**
 بصورت کثرت احکام و آثار آن متعیده و متعین درمی آید
 و متعدد است کثرتی نماید **رباعی** بحریت وجود جاودا
 موج زمان زان بجز ندیده غیر موج اهل جهان از باطن

همان را که در کتب
 کتب را که در کتب

حضرت حق است و بشیون نسبت اعتبارات آن صفات او
 و اظهار او مر خودش را متلبا به هذه النسب اعتبارات
 فعل و تاثیر او و تعینات ظاهر مرتبه علی هذا اظهار آثار او
رباعی خود را بشیون ذاتی آن پرده نشین شد جلوه
 ده از مظاهر دینی و دین زین نکت که کشف ای طلبکار
 یقین ذات و صفت فعل و اثر چیست بهین **لایحه**
 کلام شیخ رضی الله عنه در بعض مواضع فصوص مشعرا
 و وجود اعیان ممکنات و کمالات تابعه و خود را صفا
 بحضرت حق است در بعض مواضع دیگر مشعرا بآنچه
 بحضرت حق است همین اضافه وجود است و پس توابع
 از مقتضیات اعیانست و توفیق میان این دو سخن آنست
 و حضرت حق را در تجلیست یکی تجلی غیبی علمی که صوفیه
 تعبیر از آن بفیض قدس کرده اند و آن عبارت از ظهور
 سبحا از لاد حضرت علم بر خودش بصور اعیان و تقابلیت
 و استعدادات ایشان دوم تجلی شهود و خودی که معتبر

و جالبه نظر منصفان الکمال است
 الوجود مضافه الی الی حیث است
 من حیث الوجود و ظاهر الی الی
 و مضافه الی الی الی الی الی
 حیث الی الی الی الی الی الی
 من الی الی الی الی الی الی الی
 بکماله الی الی الی الی الی الی
 الی الی الی الی الی الی الی الی
 الی الی الی الی الی الی الی الی
 الی الی الی الی الی الی الی الی

میشود بفیض مقبول و آن عبارتست از ظهور وجود حق
 منصوب با حکام و آثار اعیان و این تجلی ثانی مرتبه
 اولست و مظهر است کما لاتی را که تجلی اول در قابلیت
 و استعدادات اعیان اندراج یافته بود **رباعی** یک خود
 نقش بسته صد گونه کد یک گونه نصیب یک داده جدا
 آن خود بخشتین از لاد بود بران این خود پس
 ترتیب پس اضافه وجود و کمالات تابعه و خود را
 سبحا باعتبار مجموع تجلیاتین است اضافه وجود
 بحق سبحا و صفت توابع آن اعیان باعتبار تجلی ثانی
 زیرا که مرتبه نمیشود بر تجلی ثانی الا اضافه وجود بر اعیان
 و اظهار آنچه اندراج یافته بود در ایشان بمقتضای
 اول **رباعی** بشیون سخن مشکل و مفسلق بهر فعل و صفت
 که شد اعیان ملحق از یک جهت آن جمله مضافت با و
 در جمله مضافت بحق **خاتمه** چون مقصود از این عبارت
 و مطلوب از این اشارات تنبیه بود بر احاطه حق و سران

و جالبه نظر منصفان الکمال است
 الوجود مضافه الی الی حیث است
 من حیث الوجود و ظاهر الی الی
 و مضافه الی الی الی الی الی
 حیث الی الی الی الی الی الی
 من الی الی الی الی الی الی الی
 بکماله الی الی الی الی الی الی
 الی الی الی الی الی الی الی الی
 الی الی الی الی الی الی الی الی
 الی الی الی الی الی الی الی الی

او در جمیع مراتب و در تمام سالکان آگاه و طالبان صفت است
بشود هیچ ذات از مشاهده جمال ذات او ذایل نشوند
و بطور هیچ صفت از مطالعه کمال صفات او غافل نگردند
و آنچه مذکور شد در ادای این سخن کافی بود و بدین
این مطلب و بیانی لاجرم باین قدر اقتصار یافت
و برین چند رباعی اقتصار کرده شد **رباعی**
جامی تن زن سخن درازی تا چند انصو نگری و
فسانه سازی تا چند اظهار حقایق بسخن مهی خال
ای ساده دل این خیال بازی تا چند **رباعی** دراز
فقر عیبی بشیر در گشت عشق نیز هوشی بصر
چون بر رخ مقصود نقابست سخن از گفت بشیر
ما خموشی بصر **رباعی** ناکی جو در رای کردن افغان
یکدم شوارین هرزه در اینی خاموشی **رباعی** در بار
حقایق نشوی مادام که چون صدف کزوی هم کن
رباعی اطمینان ترا گرفت و سوا سخن میدار

در این باب

اصل دانشی پارس سخن کشای زبان شریف اسرار
وجود کین در نشو و سفست بالماس سخن **رباعی**
یک خط بصری بعبیر کش و آید تنق از جمال
ش چون جلوه آن جمال پرورن تونیت یاد راه
و سر بعبیر کش **رباعی** ای کز غمش او فاده چای
بکفن آوده مکن ضمیر پاکت سخن چون لال تو
بود در و کر پس ازین یکیشائی مطلق خاکت بهین
تمت الکلمات القدسیه و العبارات الانسیه
ید افضل المذنبین عبد الله المعروف بشمس الدین
غفره الله تعالی و لوالدیه بجزمت خاتم النبیین صلی
الله علیه و آله و صحبه اجمعین بموجب فائش حقایق و معارف
آگاه میان محمد شاه سلمه الله در بلده فرخنده بنیاد
حیدر آباد تبارخ بهشت و تم شهر ذی حجب **رباعی**
هجری نبوی مطابق ۱۲۸۰ جلوس محمد شاه
امید که بدو فی الله علی طریق السی الحجاز عاقبت خیر باد

بنا بر این که این کتاب در مجلس شورای ملی
در روز ۱۳۳۰ در شهر تهران
در روز ۱۳۳۰ در شهر تهران

بنا بر این که این کتاب در مجلس شورای ملی
در روز ۱۳۳۰ در شهر تهران
در روز ۱۳۳۰ در شهر تهران



تفصیل

خطی